

داستان پیامبران در دیوان اشعار فارسی فضولی

سید حمید طبیبیان

از آغاز سلطهٔ اعراب بر متصرفات تازه مسلمان شدهٔ خود - که از سال دوازدهم هجری تا پایان قرن نخست به طول انجامید - نشانه‌های تأثیر و نفوذ فرهنگ اسلامی در زبان و ادبیات آن سرزمین‌ها رفته‌رفته نمایان گردید. این نفوذ فرهنگی، از همان ابتدای پیدایش شعر دری، در اشعار نخستین سخن‌سرایان فارسی، همچون محمد بن وصیف سگزی، آشکار شد^۱ و دیری نپایید که در قرن‌های چهارم و پنجم به بعد اوج گرفت؛ تا آنجا که می‌توان گفت هیچ دیوانی یافت نمی‌شود که تحت تأثیر عمیق آیات و احادیث و تلمیحات و به طور کلی، تعالیم و معارف اسلامی قرار نگرفته باشد.

شاعران فارسی‌سرای، بنا بر نظام آموزشی دین مقدس اسلام، در مدارس و مکاتب اسلامی تعلیم و تربیت یافته و با علوم قرآنی آشنا شده‌اند. از این رو، آنان در سر تا سر قرون حیات شعری خویش مفاهیم و مضامین بلند و اخلاقیات انسان‌ساز قرآن کریم را مایهٔ معنوی و جان اشعار و ملهم ذوقیات و مغزای مقاصد خویش قرار داده، روز به روز

۱. چون یعقوب لیث زنبیل و عمار خارجی را کشت و هرات را فتح کرد، محمد وصیف قصیده‌ای در مدح وی به فارسی سرود که یک بیت آن این است:

لَمَنِ الْمَلِكُ بِخَوَانِدِي تُو امِيرَا بِه يَاقِينِ
بَا قَلِيلِ الْفَتَاةِ كَت زَادِ دَرِ اَن لَشَكْرِ كَامِ
مصراع اول آن اشاره دارد به آیهٔ ۱۶ از سورهٔ ۴۰ (المؤمن) که می‌فرماید: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (آن روز پادشاهی از آن کیست؟ از آن خدای یکنای قهرکننده) و مصراع دوم نیز اشاره دارد به آیهٔ ۲۵۰ از سورهٔ ۲ (بقره) که می‌فرماید: كُمْ مِّنْ يَّنَّةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ يَّنَّةً كَثِيرَةً (بسا گروه اندکی که بر گروهی بسیار چیره آمد). (ذبیح‌الله صفا ۱۳۴۲: ج ۱، ص ۱۶۶)

در گسترش و اشاعه آن سعی بلیغ کرده‌اند.

فراگرفتن و حفظ قرآن پایه اصلی آموزش‌های بعدی و زیربنای فکری این نویسندگان و شاعران بوده است و همین روش مفید و ارزنده به طالبان دانش و صاحبان ذوق و قریحه و اهل استعدادی که سالکان راه تحقیق و تفحص بوده‌اند و می‌بایست در زمان‌های آینده به عرضه آثار علمی و هنری خویش پردازند، توصیه گردیده و سرلوحه تمامی فعالیت‌های علمی قرار داده شده است؛ چنان‌که نظامی عروضی در چهارمقاله این نکته اساسی را به دبیران چنین گوشزد می‌کند که «عادت باید کرد به کلام رب العزه و اخبار مصطفی و آثار صحابه و امثال عرب و دبیر چون قرآن داند به یک آیتی از عهده ولایتی بیرون آید.» (نظامی ۱۳۴۱: ص ۲۲).

از جمله شاعران مسلمان و متعهدی که در مهد مدنیت اسلامی نشأت یافت و در مکتب پرفیض تشیع تعلیم گرفت و به شدت تحت تأثیر معارف اسلامی، به ویژه اخبار و سنن نبوی، و عرفان و تقوای علوی، و افاضات و کرامات ولوی درآمد؛ همانا شاعر ذولسانین، ملا محمد بن سلیمان بغدادی متخلص به فضولی است. این شاعر، که در قرن دهم هجری (ف ۹۶۳) و به روزگار سلطان سلیمان خان خاقانی دهمین سلطان عثمانی می‌زیست، اصلاً آذربایجانی بود ولی در کربلا به دنیا آمد و بیش‌تر زندگانی خود را در بغداد گذرانید و از این رو، به بغدادی شهرت یافت (ذبیح‌الله صفا ۱۳۷۲: ج ۵، صص ۶۷۴ - ۶۷۹).

فضولی اشعاری رصین به زبان‌های ترکی، فارسی و عربی دارد و دیوان فارسی وی مشحون از فصاید بلند در مدح نبی (ص) و علی (ع) و مرثیه حسین (ع) و نیز غزلیاتی بسیار لطیف و دلکش و مقطعات و رباعیات است و ساقی‌نامه‌ای به نام هفت جام دارد که در آن باروشی بسیار ظریف به مناظره بانی، دف، چنگ، عود، تنبور، قانون و مطرب نشسته و از زبان آنها مواعظی آموزنده، بر مبنای اصول عرفان و اخلاق اسلامی، بیان داشته است (فضولی بغدادی ۱۹۶۲).

باری فضولی خود را شاعری شیعی و محب اهل بیت می‌داند و به راستی این ادعا را در سر تا سر دیوان فارسی خود به اثبات رسانیده است، تا بدان‌جا که در مقام دفاع از شعر

داستان پیامبران در دیوان اشعار فارسی فضولی ۱۵

خویش و اعتذار از ذلات - یا خشونت‌هایی که ممکن است نزد خوانندگان جای نقد داشته باشد - شعر خود را به خاک کربلا تشبیه کرده است و می‌گوید:

چون خاک کربلاست فضولی مقام من

تظلم به هر کجا که رسد حرمتش رواست

زر نیست، سیم نیست، گهر نیست، لعل نیست

خساک است شعر بنده، ولی خساک کربلاست

(فضولی بغدادی ۱۹۶۲: ص ۱۵)

پیوند اشعار فضولی با قرآن و معارف اسلامی و اعتقادات مذهب تشیع چندان زیاد است که اگر بنا بود در این مقاله به همه آنها اشاره رود، رساله‌ای می‌ساخت که لها طول طویل و عرض غریض. از این جهت، ما در اینجا فقط به شرح و توضیح آن اشعاری بسنده کردیم که درباره داستان پیامبران تلمیح دارد، و در انتظام مطالب مربوط به قصص انبیا، طریقت هذا غیض من فیض را در پیش گرفتیم؛ زیرا گاه مفسران در ذکر این داستان‌ها چندان راه اطناب پیموده‌اند که اگر می‌خواستیم به بیان مفصل آنها بپردازیم، ورود آسان می‌نمود و خروج سخت دشوار و گفته‌اند: قَدَمِ الخُرُوجِ قَبْلَ الوُجُوحِ. باید تذکر داد، مدخل‌هایی که در این مقاله آمده، هر یک مشتمل بر ابیاتی به ترتیب توالی صفحات آنها در دیوان فضولی است و کلیه تلمیحات و اشارات مربوط به داستان پیامبران را از مقدمه - که به قلم خود شاعر نگارش یافته - تا پایان دیوان در بر دارد؛ بدین سان که گوید:

الحق شاه بیت محمّدت سبحانی را قافیه از مدحت سلطانی سزد که کلک انگشت‌نمای انگشت معجزش در صفحه فلک پنجه ماه را به تقطیع دو مصراع مطلع نظم سلسله معجزات کرده. (ص ۳)

کجا شکستن ماه و کجا بریدن یم
(ص ۴۰)

میان موسی و او فرق ماه تا ماهی است

میان خلق چو روشن به سان ماه و خور است
(ص ۱۲۸)

شکستن مه و برگشتن خور از مغرب

شق القمر یکی از معجزات پیامبر (ص) است که مفسران، زیر آیه یکم از سوره ۵۴ (قمر) که می‌فرماید: *اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ* (رستاخیز نزدیک است و ماه باز شکافت) بدان اشاره کرده‌اند و آن چنین است: *اِنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ الْمُشْرِكُونَ لَيْلَةَ بَدْرِ اِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالُوا اِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَسُقْ لَنَا الْقَمَرَ فِرْقَتَيْنِ، قَالَ: اِنْ فَعَلْتُ تُؤْمِنُونَ؟ قَالُوا: نَعَمْ. فَاَسَارَ اِلَيْهِ بِاصْبِعِهِ فَاَنْشَقَّ شِقَّتَيْنِ، رُؤِيَ حَرَى بَيْنَ فَلَاقَتِيهِ (مشرکان در شب چهاردهم که ماه تمام بود، گرد پیامبر را گرفتند و گفتند: اگر در رسالت خویش راستین هستی، ماه را برای ما دو نیم کن. پیامبر فرمود: اگر چنین کنم ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری. پس پیامبر با انگشت اشاره فرمود و ماه دو نیمه شد، به طوری که کوه حرا از میان دو نیمه آن دیده می‌شد)* (ابن شهر آشوب: ج ۱، ص ۱۲۳).

از مقیمان کنار چشمه حیوان مپرس

محنت و اندوه مجنون بیابانگرد را

(ص ۱۴)

در سلوک از او تو گیرد خضر دستور العمل

کی کشد منت ز آب زندگی بهر بقا

(ص ۸۲)

خضر می‌گویند بر سر چشمه‌ای بر دست راه

قطره‌ای گویا چکیده جایی از پیمان‌ها

(ص ۴۸۱)

بیا ساقی آن مظهر شرذات

که خضر خرد راست آب حیات

(ص ۶۸۲)

چشمه حیوان که آب حیات و آب زندگی نیز نامیده شده، در جایی به نام ظلمات واقع در انتهای دنیای مسکون جاری است. گویند: نوشیدن آب آن عمر را جاویدان سازد. خضر (ع) به همراهی ذوالقرنین، که غالب مفسران او را با اسکندر یکی دانسته‌اند، به طرف ظلمات سفر کرد و از آب آن چشمه آشامید و عمر جاوید یافت (خواندمیر ۱۳۳۳: ج ۱، ص ۴۲). این داستان در قرآن کریم سوره کهف (۱۸ / ۸۳ به بعد) چنین آمده است: *حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَرْغُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ (تا اینکه ذوالقرنین به جای غروب کردن آفتاب رسید، آن را یافت که در چشمه‌ای لای‌دار غروب می‌کند).*

مگو تن ذره خاکبست پا در کنه کارش نه که سرگردانی صد خضر بینی در بیابانش
(ص ۱۸)

خضر(ع) در برخی از تفاسیر بر خشکی‌ها و الیاس بر دریاها وکیل است، چنان‌که صاحب کتاب قصص الأنبياء گوید: «خضر و الیاس تا روز قیامت نمیرند که هر دو آب زندگانی خورده‌اند و خضر همه روز در بیابان‌ها گردد و الیاس در میان دریاها گردد، تا کسی که راه را غلط کرده بود به راه باز آرند.» (ابراهیم بن منصور نیشابوری ۱۳۴۰: ص ۳۳۸). لیکن در بیش‌تر تفاسیر درست به عکس این است، یعنی خضر بر دریاها وکیل است. طبری گوید: «حق تعالی خضر را به دریاها برگماشته است تا بدان دریاها اندر عبادت کند شب و روز، و اندر آن دریاها نگاه همی کند تا اگر کشتی غرقه شود به دریا و مسلمانی غرقه شود، بر او نماز همی کند.» (محمد بن جریر طبری ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴: ج ۶، ص ۱۵۴۳؛ ج ۴، ص ۹۱۴).

مشو قانع به صوت و حرف کسب فیض معنی کن

که داود از نبوت می‌کند دعوی نه ز الحاشش
(ص ۱۸)

یکی از معجزات داود(ع) صوت خوش وی بوده است که در قرآن کریم، سوره سبأ، (۳۴ / ۱۰) بدان اشاره شده است، چنان‌که فرماید: وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ (به داود از خودمان نکویی افزون دادیم، ای کوه‌ها در ستایش خدا با داود همصدا شوید و آن را برگردانید و مرغ را گفتیم با داود ستایش باز گوید). «فضل داود بر دیگران آن بود که اگر بر کنار دریا آواز به الحان زبور برآوردید، همه جانوران دریا روی به وی نهادندی و با وی آواز می‌گردانیدندی و از لذت حلاوت آواز وی جان می‌دادندی و مرده بر سر آب می‌آمدندی، و چون داود در دشت آواز برداشتی مرغان هوا حاضر می‌آمدند و از حلاوت آن می‌افتادند و می‌مردند.» (عتیق بن محمد سوراآبادی ۱۳۴۷: ص ۳۴۳).

عصا موسوی بشکافت دریا را چه داند کس که بر فرعون ظاهر شد چرا ننشاند طغیانش
(ص ۱۹)

میان موسی و او فرق ماه تا ماهی است کجا شکستن ماه و کجا بریدن یم
(ص ۴۰)

اشاره است به داستان موسی و قومش که پس از گریختن از مصر، به امر خدا از رود نیل عبور کردند و این قصه در قرآن کریم سوره‌های: قصص (۲۸ / ۳۹-۴۰)، طه (۲۰ / ۷۷-۸۰)، شعراء (۲۶ / ۶۳-۶۶)، اعراف (۷ / ۱۳۷)، یونس (۱۰ / ۸۹) و دخان (۴۴ / ۲۲-۲۴) آمده است؛ چنان‌که فرماید: وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا. از خدا به موسی امر آمد که بنی اسرائیل را از مصر به سوی دریا ببر تا در این روز فرعون بر اثر شما بیاید و ما همه را در دریا هلاک کنیم. موسی با قوم خود از مصر بیرون رفت و به بهانه اینکه ما می‌خواهیم عید برگزار کنیم، تمامی جواهر آلات خود را پوشیدند و به سوی دریا روان شدند. فرعون را خبر کردند که بنی اسرائیل گریختند. فرعون لشکری فراهم کرد و رفتند تا بر کنار دریا به لشکر موسی رسیدند. جبرئیل به موسی امر آورد که اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ (عصایت را بر دریا بزن). موسی عصا را بر دریا زد تا دوازده راه پدید آمد، موسی به قوم خود گفت: از دریا بگذرید. چون ایشان بگذشتند، فرعون و لشکریانش به تبع آنان به دریا زدند. از جانب خدا به دریا امر شد تا فراهم آمد و همه آنان را در خود غرقه ساخت. (نعت‌الله بن عبدالله جزایری ۱۳۵۴: ج ۲، ص ۲۲).

چو سوزن در گذر از هر چه پیش آید که عیسی را

چو عزم آسمان شد سوزنی بگرفت دامانش
(ص ۲۳)

چون مسیحا می‌تواند پای بر گردون نهد هر که او را هر چه پیش آمد چو سوزن در گذشت
(ص ۳۲۲)

آن‌گاه که عیسی (ع) را به صلیب کشیدند، از سوی خدای متعال فرمان رسید که وی را به آسمان برند. عیسی از تمامی تعلقات دنیوی سوزنی همراه داشت و همین سوزن موجب شد تا در آسمان چهارم متوقف شود. ابوبکر عتیق سوراآبادی گوید: «خدای تعالی او را به آسمان چهارم برد؛ چون آنجا رسید، امر آمد فریشتگان را بنگرید تا با وی

از دنیا هیچ چیز هست، اگر نیست وی را به آسمان هفتم آرید. نگاه کردند با وی سوزنی یافتند در گریبان پلاس که چهل سال بود تا آن را پوشیده داشت؛ چون آن سوزن دیدند با وی، ندا آمد که عیسی را هم آنجا بدارید. بیت‌المعمور را مسکن وی کردند تا به روز قیامت.» (عتیق بن محمد سوراآبادی ۱۳۴۷: ص ۴۷).

به اینای زمان مگر نیک هم باشی مشو ایمن که بر نیکویی یوسف حسد بردند اخوانش
(ص ۲۵)

اشاره دارد به فضایل اخلاقی و جمال یوسف که در سوره یوسف (۱۲ / ۹) ذکر شده است و مفسران به توصیف آن پرداخته‌اند. و همین برتری‌ها بود که یعقوب تحمل دوری یوسف را نداشت و می‌خواست که شب و روز پیش او باشد. و از این روی، برادران رشک بردند و گفتند: یوسف به علم و فصاحت و جمال و صورت بر ما برتری دارد و پدر او را بر ما برگزیده و از ما نزد او محبوب‌تر است، پس اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (او را بکشید یا به زمینی افکنید تا روی پدر و مهر دل او به شما پرداخته شود و پس از آن شما گروهی از نیکان باشید). «چنین گویند که جمال و ملاحظت ده جزء است: نه از آن، یوسف صدیق را بود و یکی همه مردمان را.» (عتیق بن محمد سوراآبادی ۱۳۷۰: ص ۱۳۶).

مبادا با وجود عقل باشی غافل از حیلت که آدم مگر چه کامل بود از ره برد شیطانش
(ص ۲۵)

اشاره است به فریب خوردن آدم (ع) از خدعه‌های شیطان که در قرآن کریم، سوره اعراف (۷ / ۱۸ - ۲۲) بدان اشاره شده است؛ چنان‌که فرماید: فَذَلَّا هُما بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذاقا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَیْهُما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ ناداهُما رَبُّهُما أَلَمْ أَنهَكُما عَنِ تَلْكُما الشَّجَرَةَ وَ أَقُلْ لَكُما إِنَّ الشَّیطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِینٌ (و بر این سان، شیطان آنها را فریب داد و به غرور، آنان را از بهشت فرو هشت؛ پس چون از میوه آن درخت چشیدند عورتشان پدیدار شد و درایستادند و از برگ بهشت بر عورت خویش بر هم

می‌نهادند و خداوند آنها را بازخواند و گفت: آیا من شما را از آن درخت نهی نکردم؟ و به شما گفتم که شیطان دشمن آشکار شما است). «ابلیس گفت یا آدم دانی که خدا تو را از این درخت (گندم) چرا منع کرده؟ آدم گفت ندانم. گفت: زیرا هر که از این درخت بخورد جاودانه بماند. حوا برفت و از آن درخت دودانه برکند، یکی را پنهان کرد و یکی را به دو نیمه کرد، یک نیمه آدم را داد و نیمی خود بخورد؛ در حال، جامه‌ها از وی جدا شدند و به زمین افتادند پراکنده.» (ابراهیم بن منصور نیشابوری ۱۳۴۰: صص ۱۶ - ۲۰).

نمی‌دانم چرا دارد تکبر نفس نمرودی چو شر پشه‌ای را دفع کردن نیست امکانش
(ص ۲۷)

چون نمرود از افکندن ابراهیم در آتش شکست یافت، ابراهیم را به جنگ دعوت کرد. در روز موعود، نمرود با سپاه بسیار به صحرا شتافت و ابراهیم تنها در برابر بایستاد. ناگاه به فرمان الهی لشکری پشه در رسید و سر و روی نمرودیان را گزیدن گرفت، چنان که منهزم شدند. «حق تعالی پشه ضعیفی را امر فرمود که به دماغ آن ملعون بالا رفته مشغول شد به خوردن مغز سر او تا آنکه به حدی او را بی تاب کرد که جمعی را موکل کرده بود که گرزهای گران بر سر او می‌زدند که شاید از آن حالت تسکین یابد و چهل سال بر این حال ماند و ایمان نیاورد تا به جهنم واصل شد.» (محمدباقر بن محمدتقی مجلسی ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۱۲۳).

گر انسانست کس، او را ز یزدانست ترس و بس و گر دیوست، باید داشت صد بیم از سلیمان
(ص ۲۷)

اشاره است به مسخر گردیدن دیوان توسط سلیمان (ع) که ذکر آن در قرآن، سوره نمل (۲۷ / ۱۶) آمده است؛ چنان که فرماید: وَ خَيْرٌ لِّسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ (با هم آوردند و بینگیختند برای سلیمان، سپاه‌ها و لشکریانش از پریان و آدمیان) و در سوره ص (۳۸ / ۳۶ - ۳۷) فرماید: فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ (پس باد را مسخر او کردیم تا به فرمان او آهسته، نرم و به اندازه برود، هر جا که او خواهد و آهنگ کند، و دیوها را فرمان بردار او کردیم که بنا و

داستان پیامبران در دیوان اشعار فارسی فضولی ۲۱

غواص بودند). «هر گه که سلیمان بر دیوی خشم گرفتگی و خواستی که آن دیو را در بندی کند، بفرمودی تا سنگی بزرگ بیاوردندی و آن سنگ را به دو نیم کردندی و آن دیو را در میان سنگ نشانددی و به هم باز نهادندی و آن رود گذاخته که او را بود بدان سنگ اندر ریختندی، چنان که به هم اندر دوخته شدی و پس بفرمودی که به دریا اندر انداختندی.» (با تلخیص از: محمد بن جریر طبری ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴: ص ۱۲۷۷).

بسایمان که آن از کفر می‌خیزد، به یوسف بین که در عزم گنه بت گشت سد راه عصیانش (ص ۲۷)

گویند: عزیز مصر مسلمان بود و زلیخا بت پرست، آن ساعت که زلیخا از عشق یوسف عنان اختیار از دست داد و یوسف را به خلوتخانه خود فراخواند و قصد وی کرد، در آن خلوتخانه بتی بود، زلیخا برخاست و چادری بر سر آن بت کشید. یوسف پرسید این چه بود که کردی؟ گفت: از آن بت شرم دارم که به ما می‌نگرد. یوسف گفت: از بتی که نبیند و نشنود شرم داری، من چرا از آفریدگار جهان و جهانیان شرم ندارم که دانا به احوال همگان است. یوسف این بگفت و برخاست و آهنگ در کرد و زلیخا از پس وی دوان (عتیق بن محمد سوراآبادی ۱۳۷۰: ص ۱۵۵؛ امام احمد میدی ۱۳۵۲: ج ۱، ص ۴۷۷).

جهان شوریده دریایی است کز امواج آن موجی به دور نوح پیدا شد لقب کردند توفانش (ص ۲۸)

بیا ساقی آن راحت افزای روح که توفان غم راست کشتی نوح (ص ۶۸۲)

اشاره است به قصه توفان نوح و ساختن کشتی توسط وی، که ذکر آن در قرآن، سوره‌های هود (۱۱ / ۴۰)، مؤنون (۲۳ / ۲۷)، اعراف (۷ / ۶۴)، یونس (۱۰ / ۷۳)، انبیاء (۲۱ / ۷۶ - ۷۷)، شعراء (۲۶ / ۱۱۹ - ۱۲۰) و قمر (۵۴ / ۱۱ - ۱۲) آمده است، و آن داستان چنین است که: چون نوح قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد و آنان ایمان نیاوردند، خدای تعالی اراده فرمود تا با توفانی سخت آنان را نابود سازد؛ پس تخم چنار فرستاد و نوح آن را کاشت

تا چهل سال درختی کامل شد. آن‌گاه، جبرئیل پیامد و نوح را کشتی ساختن پیاموخت. نوح فرمود تا آن درخت چنار را بریدند و از آن تخته ساختند و وی در مسجد کوفه کشتی می‌ساخت «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا اخْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ» (تا اینکه فرمان خدا فرا رسید و نخست آب از میان تنوری که عیال نوح در آن نان می‌پختند برآمد، نوح را امر آمد که از هر حیوانی نر و ماده‌ای و نیز اهل خویش را در کشتی نشان). (۱۱ / ۴۲). آن‌گاه به آسمان و زمین امر کرد که آب بیارید، به یک فرمان زمین آب چنان برآورد که اگر آب آسمان نبود، آب زمین تا به آسمان می‌رسیدی، و آب آسمان چنان نیرو گرفت که اگر آب زمین در برابر آن نمی‌ایستاد، آب آسمان زمین را می‌درید. بدین ترتیب، آب زمین و آسمان از پایین و بالا به هم رسید تا همه اهل زمین را هلاک کرد، به جز سرنشینان کشتی نوح را (عتیق بن محمد سوره‌آبادی ۱۳۷۰: ص ۱۲۸).

قد او شمع انور، صد چو ابراهیم پروانه رخ او عید اکبر، صد چو اسماعیل قربانش (ص ۲۹)

ز گوسفندی زاده که بهر اسمعیل به رسم هدیه فرستاد ایزد جبار (ص ۶۷)

اشاره است به قصه قربانی کردن اسماعیل (ع). به دست پدرش ابراهیم (ع) که در قرآن کریم، سوره صافات (۳۷ / ۱۰۱ - ۱۰۸) ذکر آن آمده است و این داستان چنین است که، ابراهیم پسر را گفت: يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ (به خواب دیده‌ام که تو را باید بکشم). اسماعیل گفت: يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ (بکن آنچه تو را فرمودند). پس ابراهیم اسماعیل را به روی در خوابانید و کارد زیر گلوی او برد تا ببرد. چون کارد به گلوی او رسید، برگردید و تیزی آن بالا آمد. بنا بر این، ابراهیم پشت کارد را بر حلق اسماعیل مالید و هیچ بریده نشد. ابراهیم دیگر بار کارد را راست کرد و خواست تا گلوی اسماعیل را ببرد، که حق تعالی ندا کرد و گفت: ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا (خواب خود را راست کردی) و نذر را وفا نمودی. پس ابراهیم سر برآورد و جبرئیل را دید که گوش قوچی را

در دست گرفته و ایستاده است، دانست که حق تعالی آن قوچ را فدا فرستاده است، چنان که فرمود: وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (او را به ذبحی بزرگ فدا دادیم) (خواندمیر ۱۳۳۳: ج ۱، ص ۵۳).

نه موسی هست چون او، نه چو بطحی وادی ایمن

نه یوسف هست همچون او، نه همچون کعبه کنعاش
(ص ۲۹)

نماید از قلم تیره نظم دلسوزم به خلق کار عصای کلیم و آتش طور
(ص ۱۶۹)

درین هوا نظری سوی نار کن چو کلیم که شخص نور تو را در نظر نماید نار
(ص ۱۸)

می‌جهد آتشم از دل همه شب در کویت ز آتش دل، شجر وادی ایمن شده‌ام
(ص ۴۵۸)

اشاره است به داستان رفتن موسی به طور سینا و برخورد وی در وادی ایمن با درخت آتش که ذکر آن در سوره‌های نمل (۲۷ / ۷-۹)، طه (۲۰ / ۸-۱۲) و قصص (۲۸ / ۲۹-۳۰) از قرآن آمده و این داستان چنین است که: چون موسی با خانواده خود به سوی طور روان شد، از جانب طور آتشی دید، به زن خود (صفورا) گفت: اَمْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا (درنگ نمایید، من آتشی دیدم) فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (چون موسی قصد آتش کرد، از کنار آن وادی که جانب راست بود در قطعه زمینی برکت داده شده، از درخت ندا داده شد که ای موسی منم خدا که پروردگار جهانیانم). آورده‌اند: «حق تعالی نوری از درختی پدید کرد از جانب طور سینا، موسی پنداشت که آتش است. آواز شنید که موسی آن نور است که دیدی، نار نیست.» (ابراهیم بن منصور نیشابوری ۱۳۴۰: ص ۱۵۹).

شنیده‌ام بره زهر کرده، کرده سخن به معجزش پی اظهار مکر اهل ستم
کمال فیض نگه کن که در تن مرده ازو طبیعت آب حیات یافته سم
(ص ۳۹)

ضمن معجزات حضرت ختمی مرتبت آورده‌اند که بزغاله‌ای بریان و مسموم پیش

وی آوردند، لقمه‌ای از گوشت آن حیوان خورد و دست باز کشید. صحابه علت را جویا شدند، فرمود این بزغاله به من گفت که گوشت مرا مسموم کرده‌اند تا تو را بدان بکشند (عطار ۱۳۶۶: ص ۲۸۰).

چو در یمن زده سرچشمه‌ای از انگشتش به فارس یافته آتشکده معارض نم
(ص ۴۰)

یکی از معجزات پیامبر (ص) این بود که از میان انگشتان مبارک وی آب جاری شد. این معجزه را عبدالله بن مسعود چنین روایت کرده است: «بَسْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي سَفَرٍ إِذْ حَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَ لَيْسَ مَعَنَا إِلَّا شَيْءٌ يَسِيرٌ. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ بِمَاءٍ فَضَبَّهُ فِي صَحْفَةٍ فَجَعَلَ كَفَّهُ فِيهِ، فَجَعَلَ الْمَاءُ يَتَمَجَّرُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ» (در سفری همراه پیامبر بودیم، هنگام نماز فرا رسید و ما اندک چیزی بیش نداشتیم. پیامبر مقداری آب خواست و آن را در قدحی بزرگ ریخت و کف دست خود را در آن نهاد، آب از میان انگشتان او روان شد) (احمد بن عبدالله ابونعیم حافظ اصفهانی ۱۳۲۹: ص ۳۴۵).

همین معجزه را صاحب مفیدالعلوم بدین صورت آورده است: «تَبَعَ الْمَاءُ مِنْ خِلَالِ أَصَابِعِهِ حَتَّى رَوَى مِنْهُ عَسْكَرُهُ وَ تَوَضَّؤُوا» (آب از لای انگشتانش بر جوشید تا آنجا که لشکریانش سیراب شدند و وضو گرفتند) (محمد بن عباس خوارزمی ۱۹۰۶: ص ۲۷).
مصراع دوم اشاره دارد به اینکه چون رسول خدا متولد گردید «آتشکده فارس خاموش گشت، با آنکه از هزار سال پیش خاموش نگشته بود.» (احمد بن اسحاق بقوی ۱۳۵۶: ج ۱، ص ۳۵۹)

حیات چون ندهد مرده را دم عیسی ز فیض لعل لبت می‌زده است عیسی دم
(ص ۴۲)

دم جان‌بخش او جان می‌دهد صد چون مسیحا را بدین اقرار دارد زنده مگر باشد مسیحا هم
(ص ۱۴۸)

بنا بر نص انجیل و قرآن کریم، سوره مائده (۵ / ۱۱۰) و سوره آل عمران (۳ / ۴۸) یکی از معجزات عیسی این بود که با دم خود مردگان را زنده می‌کرد؛ چنان‌که فرمود: «أَحْيَى الْمَوْتَى

داستان پیامبران در دیوان اشعار فارسی فضولی ۲۵

بِإِذْنِ اللَّهِ (مرده را به اذن خداوند زنده می‌کنم) (کتاب مقدس: انجیل مرقس، ۵ / ۲۱ - ۲۳ و لوقا، ۸ / ۴۱ - ۵۶؛ احمد بن محمد میدی ۱۳۳۸: ج ۲، صص ۱۲۲ - ۱۲۵ و ج ۳، ص ۲۵۹). در اخبار آمده است که عیسی چهار کس را زنده کرد: عازر، و آن دوست عیسی بود؛ دیگر عیسی می‌رفت جنازه‌ای می‌بردند و پیرزنی در قفای جنازه ایستاده و جزع می‌کرد، عیسی دعا کرد و او برنعمش زنده شد؛ سوم بنت‌العاشر؛ چهارم سام بن نوح بود (حسین بن علی ابوالفتح رازی ۱۳۵۲: ج ۳، صص ۴۴ - ۴۵).

سر از متابعت خضر چون کشد موسی به راه پیرویت می‌نهاده خضر قدم
(ص ۴۲)

داستان ملاقات موسی با خضر و همراه شدنش با وی برای علم آموختن در قرآن کریم، سوره کهف (۱۸ / ۶۰ - ۸۲) ذکر شده است؛ چنان که فرماید: وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحَ حَتَّىٰ أَتْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ... فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا... قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا «موسی بفرمود مر یوشع بن نون را که طعامی بردار تا برویم بدان مجمع‌البحرین، پس از میان دریا برفتند تا برسیدند به جزیره‌ای، و خضر را که یکی از بندگان ما است، یافتند بدان جزیره اندر همی نماز کرد. پس موسی او را گفت: من با تو بیایم تا تو مرا اندر آموزی از آن علم که تو را آموختند.» (با تلخیص و تصرف از: محمد بن جریر طبری ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴: ج ۴، صص ۹۵۱ - ۹۵۶؛ شیخ طوسی ۱۳۵۸: ج ۷، صص ۶۱ - ۷۴).

پی عروج تو بسته به بام عرش قضا ز چار عنصر و نه پایه فلک سلم
(ص ۴۲)

معراج پیامبر در سوره مبارکه اسراء (۱۷ / ۱) چنین مذکور است: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى (پاک و بی‌عیب خدایی که به شب بنده‌اش را از مسجد مکه به مسجد بیت‌المقدس برد) و این قصه چنان است که: «پیامبر به مسجد حرام اندر بود. چون شب لختی بشد، جبرئیل پیامد با براق و گفت: خدای فرموده است تا تو را به آسمان برم تا مناجات کنی با خداوند. اکنون بدین براق برنشین تا من تو را به

بیت المقدس برم. پس پیامبر گفت: چون جبرئیل مرا به بیت المقدس برد، آنجا دست من بگرفت و به معراج بر برد. (با تلخیص از: محمد بن جریر طبری ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴: ج ۴ صص ۹۱۰ - ۹۱۶).

نهاد روی به مصر حدیقه یوسف گل کشیده ابر سوی گوشه چمن محمل
(ص ۵۵)

پس از آنکه برادران یوسف او را در چاه افکندند، یوسف سه روز و سه شب بدان چاه بود. پس روز چهارم، کاروانی همی آمد و به سوی مصر همی رفت. یوسف را از چاه برکشیدند و به کاروان آوردند و همی داشتند تا به مصر بردند (محمد بن جریر طبری ۱۳۷۳: ج ۱۲، ص ۱۵۰). وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِأَمْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا (عزیز مصر او را بخیرید و به همسر خود گفت: جایگاه او را عزیز بدار شاید که ما را فایده بخشد، یا او را برای خود به جای فرزند بگیرم).

از نسخه کرامت عامش سیاهه ایست شرح شب مبارک معراج مصطفی
(ص ۱۱۸)

علی کسی است که در عزم قرب حق، جبرئیل به راه مانده ازو همچو خاک ره گذرست
(ص ۱۲۸)

ای دلدل تو از گره تنگنای دهر تا عرش با براق نبی رفته همعنان
(ص ۱۳۴)

اشاره دارد به همراهی کردن علی (ع) در شب معراج با پیامبر (ص) که در این باره چندین حدیث و روایت در کتاب بحار الأنوار ثبت شده است، از آن جمله رسول اکرم فرمود: أتاني جبرئيل فأسرى بي إلى السماء فقال: أين أخوك؟ قلت: ودعته خلفي. فقال: ادع الله يأتك به، فدعوت الله فإذا أنت معي (جبرئیل نزد من آمد و مرا شبانگاه به آسمان برد. از من پرسید: برادرت علی کجا است؟ گفتم: او را پشت سر خود رها کردم و آمدم. گفت: از خدا بخواه تا او را با تو همراه کند. آن گاه، من دست به دعا برداشتم که یکباره دیدم، تو ای علی همراه من هستی)

وقت است ز آستین ید بیضا برون کنی باز افکنی به معركة ساحران عصا
(ص ۱۲۱)

خدا را اهل حق از حشمت فرعون می‌داند نه چون فرعون باید معجز موسی عمران‌ش
(ص ۲۶)

نماید از قلم تیره نظم دلسوزم به خلق کار عصای کلیم و آتش طور
(ص ۱۶۹)

ید بیضا تلمیح دارد به یکی از معجزات موسی که در قرآن کریم، سوره طه (۲۰ / ۲۲) بدان اشاره رفته است، چنان که فرماید: *وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِن غَيْرِ سَوَاءِ آيَةِ الْآخِرَىٰ* (ای موسی با هم آر دست را و در آر سوی بغل خویش تا بیرون آید سپید و روشن بی عیبی و پیسی، نشانی دیگر بر رسالت تو) (با تصرف و تلخیص از: عتیق بن محمد سوره‌آبادی ۱۳۷۰: ص ۲۴۷). عصا نیز یکی دیگر از معجزات موسی است که ذکر آن در قرآن، سوره‌های نمل (۲۷ / ۱۰)، قصص (۲۸ / ۳۱) و طه (۲۰ / ۱۸ - ۲۲) آمده است. «خدا به موسی فرمود: چیست آن که به دست راست تو است؟ موسی گفت: این عصا و چوب سفر من است. گفت: بینداز این عصا را ای موسی. *فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَبِيبَةٌ تُسْقَىٰ*: بینداخت، ناگاه دید که ماری شد و تاختن می‌کرد.» (با تصرف و تلخیص از: حسین بن علی ابوالفتح رازی ۱۳۵۲: ج ۷، ص ۴۵۳). تا آن‌گاه که موسی فرعون را برای ایمان آوردن به خدا دعوت کرد، لیکن فرعون نپذیرفت و او را به سحر متهم ساخت و به ساحران خود امر کرد تا با سحرهایشان بر معجزات موسی فایق آیند. ساحران گرد آمدند و رسن‌ها و عصاهای خود را بر زمین افکندند تا به صورت مارها درآمد. در این هنگام، خدا به موسی امر فرمود که: *أَلْتِي مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا*: ای موسی آنچه در دست راست تو است بینداز تا فرو برد آنچه را که ساحران ساخته‌اند، زیرا آنچه ساخته‌اند حيلة ساحر است و ساحر هرکجا آید کامیاب نمی‌شود. پس ساحران که یقین کردند کار موسی اعجاز است نه سحر، سجده کنان درافتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی گرویدیم. سوره طه (۲۰ / ۷۲ - ۷۳)

میلی نمی‌کنند به اعجاز موسوی

گوساله می‌پرستند این قوم بی‌حیا

(ص ۱۲۱)

اشاره است به گوساله زربنی که سامری در غیبت موسی ساخت و قصه آن در قرآن، سوره طه (۲۰ / ۸۳ - ۹۸) مذکور است. داستان بدین سان است که، موسی چهل روز برای ملاقات خدا به کوه طور رفت. سامری از غیبت موسی استفاده کرده قوم او را گمراه کرد، بدین گونه که فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُم وَإِلَهُ مُوسَى «به سه روز، گوساله‌ای زرین بیاراست و از آن آوازی برمی‌آمد همچون آواز گوساله. آن‌گاه، قوم موسی را جمع کرد و گفت: بیایید و بنگرید که من چه ساختم. ایشان که آن بدیدند سجده کردند و گفتند: این خدای شما و خدای موسی است.» (حسین بن علی ابوالفتح رازی ۱۳۵۲: ج ۳، ص ۵۱۹).

شکستن مه و برگشتن خور از مغرب

میان خلق چو روشن به سان ماه و خورست

(ص ۱۲۸)

روایت است که: پیامبر (ص) علی (ع) را در غزوه حنین برای حاجتی بفرستاد و در غیبت او حضرت نماز عصر را بگذاشت و علی (ع) نرسید که به او اقتدا کند و چون بازگشت، حضرت (ص) سر مبارک در کنار علی (ع) نهاد و در این هنگام، بر او وحی نازل شد تا آن‌گاه که آفتاب فرو شد و چون حضرت از آن حال باز آمد، به علی (ع) فرمود: آیا نماز گزاردی؟ گفت: نه. حضرت دست به دعا برداشت و فرمود: اللَّهُمَّ رُدَّ عَلَيَّ عَلِيَّ الشَّمْسَ (پروردگارا خورشید را بر علی برگردان) آفتاب بازگشت تا نصف مسجد را بگرفت و علی نماز حق تعالی به جای آورد (عطار ۱۳۶۶: ص ۲۸۳).

بنهاد پا به کتف رسول از کمال قدر

بفراشت سر به ذروه عرش از علو شأن

(ص ۱۳۳)

ابو ابراهیم مستملی گوید: «آن روز که محمد (ص) فتح مکه کرد و به کعبه درآمد، کعبه را پر از بت دید؛ گردن فراز داشت تا امیرالمؤمنین علی (رض) پای برگردن نهاد و

داستان پیامبران در دیوان اشعار فارسی فضولی ۲۹

بتان را از دیوار بکند و بینداخت.» (اسماعیل بن محمد مستملی بخاری ۱۳۳۰: ج ۱، ص ۲۱۰؛ سلیمان بن ابراهیم قندوزی ۱۳۱۰: ص ۱۳۹).

کنون درآی در آتش به سان ابراهیم کورت هواست که آتش تو را شود گلزار
(ص ۱۸۰)

اشاره است به داستان در آتش افکندن ابراهیم (ع) توسط نمرود که در قرآن کریم، سوره انبیاء (۲۱ / ۶۸ - ۶۹) ذکر آن آمده است. چون ابراهیم بت‌های قوم خویش را در هم شکست، گفتند: حَرِّ قُوَّةٍ وَاَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ (وی را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید). برفتند و هیزم بیاوردند و نفت در زدند. آن‌گاه، ابراهیم را به آتش افکندند. چون میان آتش بیارامید، ما گفتیم: یا نارِ کُونِي بَرْدًا و سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ (ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش). پس در میان آتش تختی پیدا آمد تا ابراهیم بر آنجا بنشست، حوض آب پیش او پدید آمد و نرگس و ریاحین گرد برگرد تخت او برست (با تصرف و تلخیص از: ابراهیم بن منصور نیشابوری ۱۳۴۰: ص ۵۱؛ مطهر بن طاهر مقدسی ۱۸۸۹: ج ۳، ص ۵۰).

راست زان‌گونه که در بی‌کسی از بهر غذا رطب از نخل به‌تحریک فشانند مریم
(ص ۲۲۰)

چون مریم را درد زادن گرفت، برخاست و از شهر بیرون رفت. در صحرا درخت خرماي خشکیده‌ای بود، زیر آن درخت نشست. سال‌ها بود که آن نخل خشکیده بود، چون مریم بدان دست زد، حق تعالی به قدرت خویش آن را سبز گردانید و خرما بر آن پیدا شد. و آن‌گاه که عیسی از مادر متولد شد، مادر را آواز داد و گفت: هیچ اندوه مدار که خدا جوی آب در پیش تو روان گردانید، برخیز و هَرِّيْ اِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَيِّبًا (این درخت را بجنبان تا بر تو خرماي تر و تازه فرو ریزد و خرما بخور و از آن آب بیاشام). (محمد بن جریر طبری ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴: ج ۱، ص ۲۱۴ - ۲۱۶؛ عتیق بن محمد

سورآبادی ۱۳۷۰: ص ۲۲۸ - ۲۳۱)

کام من معنی است نی صورت ز یوسف طلعتان من نه یعقوبم چه نوق از بوی پیراهن مرا (ص ۲۶۸)

نیم یعقوب کز اغیار پرسم یوسف خود را ز غیرت بلکه بویش هم ز پیراهن نمی‌خواهم (ص ۴۸۳)

تلمیح دارد به آن قسمت از داستان یوسف که وی بنا بر نص قرآن شریف در سوره یوسف (۱۲ / ۹۳ - ۹۴) به برادران خود گفت: اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا (این پیراهن مرا ببرید و بر روی پدرم بیندازید تا بینایی خود باز یابد) و لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تَفْتَدُونِ (چون کاروان برادران یوسف مصر را ترک کردند، پدرشان گفت: به درستی که بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نقصان عقل منسوب نسازید) (محمد بن عمر فخر رازی: ج ۸، ص ۸۶).

از شرم رخت، منزل یوسف شده چاهی در روی زمین نیست به رخسار تو ماهی (ص ۵۸۶)

این بیت تلمیح دارد به آن قسمت از داستان یوسف که چون برادرانش بر وی رشک بردند، تصمیم به نابودی وی گرفتند و به همان گونه که در قرآن، سوره یوسف (۱۲ / ۱۰) آمده است: قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ (یکی از آنان گفت: یوسف را مکشید، بلکه او را در قعر چاه افکنید تا برخی از کاروانیان او را برگیرند) (عتیق بن محمد سرآبادی ۱۳۷۰: ص ۱۲۴ - ۱۸۴).

یاد دارم که چو آدم شرف خلقت یافت	شد مشرف به قبول و لقد كرمنا
گشت مسجود ملانک ز کمال عزت	کرد در روضه جنت به فراغت ماوی
تا به وقتی که ره تقوی او زد ابلیس	شد به صد مکر سوی معصیتش راه‌نما
خالقش کرد بدین جرم برون از جنت	ساخت او را ز سر قهر گرفتار بلا
تا به وقتی که گره توبه گشاد از کارش	خواست عذر گنه خویش ز درگاه خدا

(ص ۶۱۹ - ۶۲۰)

ابیات بالا اشاره دارد به داستان حضرت آدم (ع) که در بدو آفرینش خویش نزد حق تعالی عزیز و گرامی بود؛ چنان‌که خدا در سوره اسراء (۱۷ / ۷۲) در حق وی فرمود: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ (فرزندان آدم را گرامی گردانیدیم و ایشان را در بیابان و دریا برداشتیم) و در سوره بقره (۲ / ۳۲ - ۳۵) فرمود: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا

(و گفتیم ای آدم، تو و همسرت در بهشت آرام گیرید) و از آن بخورید به فراوانی، هر کجا که بخواهید؛ ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد. فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ (تا اینکه شیطان آن دو را فریب داد و از آن درخت خوردند و از آنچه در آن بودند، بیرونشان کرد و گفتیم از بهشت فرو شوید که برخی از شما برخی دیگر را دشمن باشید). فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ (تا آن‌گاه که آدم کلمه‌ای چند از پروردگارش فراگرفت و توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت) (برای اطلاع بیشتر - : علی بن محمد ابن اثیر ۱۳۵۳: ج ۱، صص ۱۱ - ۱۲۰، مجمل التواریخ و القصص ۱۳۱۸: ص ۱۸۱).

کتابنامه

قرآن

کتاب مقدس

- ابن اثیر، علی بن محمد. ۱۳۴۸ - ۱۳۵۳ هـ ق. الکامل فی التاریخ. ۱۲ ج. مصر.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی. ؟. مناقب آلِ ابی طالب. ۴ ج. قم: مصطفوی.
- ابوالفتح رازی، حسین بن علی. ۱۳۵۲. تفسیر روح‌الجنان و روح‌الجنان. تصحیح ابوالحسن شعرانی. ۱۲ ج. تهران: اسلامیة.
- ابونعمیم (حافظ اصفهانی)، احمد بن عبدالله. ۱۳۲۹ ش / ۱۹۵۰ م. دلائل النبوة. ج ۲. حیدرآباد دکن.
- جزایری، نعمت‌الله بن عبدالله. ۱۳۵۴ هـ ق. النور النبیین فی قصص الانبیاء و المرسلین. ج ۲. نجف.
- خوارزمی، محمد بن عباس (جمال‌الدین ابوبکر). ۱۳۲۳ هـ ق / ۱۹۶۰ م. مفید العلوم و مبداهوموم. دمشق.
- خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. ۱۳۳۳. حبیب‌السیر. مقدمه و تصحیح محمد دبیرسیاقی. ۴ ج. تهران: خیام.
- سورآبادی، عتیق بن محمد (نیشابوری). ۱۳۴۷. قصص قرآن مجید. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ ۱۳۷۰. قصص قرآن مجید. ج ۳. تهران: خوارزمی.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۴۲. تاریخ ادبیات ایران. تهران: ابن سینا.
- _____ ۱۳۷۲. تاریخ ادبیات در ایوان. ج ۶. تهران: قزوین.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۳۷۳ هـ ق. تفسیر طبری. ۳۰ ج. قاهره: مصطفی البابی الحلبی.
- _____ ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴. ترجمة تفسیر طبری. تصحیح حبیب یغمایی. ۷ ج. تهران: دانشگاه تهران.

طوسی، محمد بن حسن. ۱۳۸۵ هـ ق. تفسیر القیام. ۱۰ ج. نجف اشرف.
 عطار، محمد بن ابراهیم (فریدالدین). ۱۳۶۶. منطق الطیر. تصحیح صادق گوهرین. ج ۵. تهران: علمی و
 فرهنگی.

فخر رازی، محمد بن عمر. ؟. تفسیر کبیر. ۳۲ ج. مصر.
 فضولی بغدادی، محمد بن سلیمان. ۱۹۲۶ م. دیوان فارسی فضولی. تصحیح و حواشی حبیبه مازی اوغلی.
 آنکارا: دانشگاه آنکارا.

قندوزی (خواجہ کلان)، سلیمان بن ابراهیم. ۱۳۰۱ هـ ق. ینایع المودہ. اسلامبول: اختر.
 مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. ۱۳۹۲ هـ ق. بحار الانوار. ۱۱۰ ج. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
 _____ . ۱۳۷۱. حیات القلوب. ۳ ج. تهران: جاویدان.

مجمّل التواریخ و القصص. ۱۳۱۸. به اهتمام ملک الشعرای بهار. تهران: محمد رضانی.
 مستملی (بخاری)، اسماعیل بن محمد. ۱۳۳۰ هـ ق. شرح تصرف لکنهو: نول کشور.
 مقدسی، مطهر بن طاهر. ۱۸۸۹ م. البدء و التاریخ. ۶ ج. پاریس.
 میدی، احمد (امام). ۱۳۵۲. خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید به فارسی، از کشف الاسرار. نگارش حبیب‌الله
 آموزگار. ۲ ج. تهران: اقبال.

میدی، احمد بن محمد (رشیدالدین). ۱۳۳۸. کشف الاسرار و عدة الابرار. ۱۰ ج. تهران: دانشگاه تهران.
 نظامی (عروضی)، احمد بن عمر. ۱۳۴۸. چهار مقاله. تصحیح محمد معین. ج ۶. تهران: ابن سینا.
 نیشابوری، ابراهیم بن منصور. ۱۳۴۰. قصص الانبیاء. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 یعقوبی (ابی یعقوب)، احمد بن اسحاق. ۱۳۵۶. تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. ج ۳. تهران: بنگاه
 ترجمه و نشر کتاب.